

# ارشادنامه میرزای قمی

سیدمحسن طباطبایی فر\*

ارشاد نامه میرزا ابوالقاسم قمی هم از جهت محتوا و هم از حیث نویسنده یکی از اصیل ترین متون سیاسی شیعه محسوب می شود که با بیانی فنی و استناد به آیات و روایات، پادشاه زمان را به رعیت نوازی و حمایت از افراد مظلوم و ترس از وقوف در پیشگاه خداوند دعوت می کند.

## درآمد

میرزا ابوالقاسم قمی (متوفای ۱۲۳۱ق) یکی از علمای متبحر و طراز اول امامیه در اواخر قرن دوازدهم و نیمه اول قرن سیزدهم هجری است. او علاوه بر احاطه کامل بر مباحث و مسائل دینی، از اساتید مسلم علم اصول به شمار می آید.<sup>۱</sup> که کتاب قوانین او سال ها کتاب درسی حوزه های علمیه بوده و بیش از چهل شرح بر آن نگاشته شده است. آثار میرزای قمی به هجده اثر می رسد و مشهورترین آنها، علاوه بر قوانین، کتاب جامع الشکات است. این کتاب به دلیل اشتمال بر فروعیات و استدلالات مهم فقهی مورد توجه فقها از گذشته تا به حال بوده است. او در ادبیات، شعر، فن ترجمه و نوشتن اقسام خطوط نیز مهارت داشته است. نیز در علم اخلاق، سیاست مدن و آداب مملکتداری آشنایی و تسلط کامل داشته که ارشاد نامه مبین آن است.



صاحب قوانین در ارشاد نامه، بدون ذکر نامی از پادشاه خاص، وی را به رعیت نوازی و حمایت از افراد مظلوم کشور و رسیدگی به خواسته‌های آنان و دفع ظلم و آزار از طبقه محروم و ضعیف، و ترس از وقوف در پیشگاه خداوند و باز خواست روز قیامت دعوت می‌کند و در این راستا کلام خود را به آیات قرآن کریم و احادیث حضرت رسول و ائمه هدی علیهم‌السلام و بالأخص مناجات‌های شیوای سیدالساجدین علیه‌السلام زینت می‌دهد.

شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعه این رساله را مکتوب میرزا فتحعلی شاه قاجار معرفی کرده است.<sup>۲</sup> این رساله با مقدمه و تصحیح حسن قاضی طباطبایی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز (سال ۱۳۴۸ شمسی) منتشر شده است.<sup>۳</sup> همچنین حسین مدرسی طباطبایی این رساله را با عنوان «نامه‌ای از میرزای قمی به آقا محمد خان قاجار» در سال ۱۳۵۲ در مجله وحید به چاپ رسانده<sup>۴</sup> و تصریح کرده: «مخاطب این نامه آقا محمدخان است و گمان این که مخاطب نامه فتحعلی شاه قاجار باشد، خطاست»؛ ولی هیچ دلیلی برای این مطلب ذکر نمی‌کند.

آنچه خواهد آمد نسخه تصحیح شده حسن قاضی طباطبایی در مطابقت با نسخه مدرسی طباطبایی با تغییرات جزئی و اندک است که تحت عنوان «ارشاد نامه میرزای قمی» به محضر ارباب فضل و معرفت عرضه می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

راه گم کرده بیابان خطایا و جرایم، و کشتی شکست خورده طوفان دریای مآثم باکمال انفعال از قبايح اعمال و اعتراف به منقصت در جمیع اقوال و افعال و تحیر و سرگردانی در کیفیت مبدأ و مآل، به عرض اعلی می‌رساند که چون حقیر در اول شباب از تفضلات رؤوف وهاب در جرگه محصلان علوم دینی در آمد و برخی از ایام وعموم در خدمت پیشروان این مسلک به سرآمد، و به قدر مقدور در مجادله شیطانیه و مجاهده نفسانیه می‌کوشید، و گاهی از مشرب هدایت قطره‌ای می‌چشید و برهه‌ای دیگر از باده غفلت و بی‌خبری، قدحی می‌نوشید؛ تا این‌که مدت عمر بی‌ثمر و زندگانی بی‌اثر به چهل رسید که جناب سیدالبشر - صلی الله علیه و آله - فرموده که: «من جاوز الأربعین و لم یغلب خیره شره فلیتجهز إلى النار»؛<sup>۵</sup> یعنی کسی که بگذرد عمر او از چهل و خیر او بر شر او غالب نباشد، پس مهیا باشد از برای رفتن به سوی جهنم. دیدم که جسم بی‌ثبات در انهدام و ارکان کالبد هیولانی در انفصام<sup>۶</sup> و جیوش باکر و فرّ جوانی در انهزام، و زاغ موی سیاه از سرپریده و جغد پیری به جای آن آشیان تکیده،<sup>۷</sup> و مشاعر ظاهره و باطنه در کم و کاست و قوای نمو و حرکت در نقص و فناست، و جاسوس مرگ در هر

طرف پویان و به جهت یغمای نقد روان گران<sup>۸</sup> در هر سوجویان است، بومه<sup>۹</sup> وار از چمن تنزه<sup>۱۰</sup> و بستان عشرت برکنار و باغ گلستان را به جرگه بلبلان ارزانی<sup>۱۱</sup> و در کمال وحشت رو برقرار گذاشته، مدتی است که در خرابه‌های انزوا و اعتزال به سر می‌برد و به نوحه‌گری در ماتم بی‌سعادت خود اوقات می‌سپرد، تا در این دو سه سال که عمر بی‌حاصل قریب به پنجاه سال رسیده که جناب سیدالبرایا - صلی الله علیه و آله - فرموده که: بعد اتمام آن مبدأ معتبرک منایا است؛<sup>۱۲</sup> یعنی اول معرکه مرگ‌هاست، و در این وقت نوحه برخورد زدن از همه چیز لازم‌تر و بر عمر رفته و بلاهای آینده خود گریه بیشتر باید کرد. در هر دم زاغان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه برگردم جمع، و همه در دور من پروانه وار، و من در میانه می‌سوزم چون شمع، من گاهی با نوحه آنها دمساز و آنها بعد از یأس از من و بخت خود در پرواز، و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریان و در عجز چاره این مصایب سرگردان؛ یکی فریاد می‌کرد از خرابی آشیان و دیگری خبر می‌داد از مقتول شدن جوجگان و جمعی شیون داشتند از نهب ااث و اموال و فوجی چهره می‌خراشیدند از هتک ناموس و آسز عیال. بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دید در عرض حال به سایه بلند پایه شهباز بی‌همال<sup>۱۳</sup> و همای همت و اقبال، چرا که صعوه‌های<sup>۱۴</sup> شکسته بال گرفتاران عقاب انتقام جناب شدید العقاب را جز چنگال شهباز سایه تفضل رؤوف وهاب رهایی نمی‌تواند بخشید و آتش بوتۀ امتحان را به غیر آب باران رحمة الله خاموش نمی‌تواند کرد، بالضرورة چند کلمه به عرض اعلی می‌رسد:

اولاً، ظهور سادگی از زیور تعارفات دنیا راستن خود را به زینت و زیب رسوم و تصنعات شاهد از خود گذشتگی و علامت انسلاخ<sup>۱۵</sup> از رفعت جویی و خود شناختگی است. اگر در طریقه محاورات و طی مکالمات این قاصر خلاف تعارف آداب ملوک به عمل آید باعث انزجار خاطر دریا مقاطر نگرده. نه از این راه می‌ترسم که سزای آن کم التفاتی و بی‌اعتنایی به حقیر بشود - چرا که خود را در آن عرضه نمی‌دانم که مورد انتقام ملوک شوم - یا به سبب این منقصت از آنچه از واهب دنیا و آخرت می‌طلبم وامانم، بلکه از آن می‌ترسم که به این جهت عنان خاطر خطیر را از توجه [و] التفات به این کلمات معطوف داشته، از فواید آن محروم مانم. دوست هر چند حقیر باشد گاه است از او نفع کثیر حاصل شود چنانکه دشمن هر چند حقیر باشد گاه است که باعث فساد کبیر شود.

و ثانیاً، این کلمات را که به عرض اعلی می‌رسد نه از بابت موعظه فرض کنند که عالم دانا به جاهل نادان کند و نه از بابت راهنمایی کسی انگارند که در امر خود حیران باشد تا این‌که دامن استعلا از خاشاک رومی این راهگذر<sup>۱۶</sup> به بالا زده شود یا جبین ترفع<sup>۱۷</sup> از ناملایمت این



رفتار در چین رود، بلکه از راه مباحثه علمی که دو دانا با هم کنند یا از باب مشاوره سریه که دو مرجع با هم در میان نهند، نه این که خود را دانا دانم یا مرجع خوانم بلکه تشبه به دانایان و مرجعان را شیوه سازم و در انجمن بی خودی و بوالهوسی نغمه پردازم.

و ثالثاً، این حقیر را در این کلمات جلب نفع دنیوی و حُطام عاجل مطلقاً منظور نیست و این امر از جمیع اغراض فانیه و اغراض دانیه<sup>۱۸</sup> خالی است؛ چرا که تا سخن از شوب<sup>۱۹</sup> اغراض خالص نباشد در مذاق صافی مشربان گوارا نیاید، و تا سهم کلام بر صفت استقامت و راستی متصف نباشد بر هدف مقصود تأثیر منزل ننماید.

بعد از تمهید این مقدمات به مقتضی وافی اقتضای «ذکر فإن الذکر تنفع المؤمنین»،<sup>۲۰</sup> قدری به مذاکره عهود قدیمه و موثیق محکمه که با خداوند کریم داریم پردازیم و از یاد آوری کوی جانان شوری در دل ناسور<sup>۲۱</sup> اندازیم، پس آن گاه در رفع اشکالات و استدلالات به برخی از مباحث علمیه مجمعی سازیم و غبار موانع و زنگ کدورت را از مرآت<sup>۲۲</sup> دل حقانیت منزل براندازیم. البته به نظر شریف و به سمع حنیف<sup>۲۳</sup> استماع شده که در اخبار و کلام علمای اخیر از پادشاه تعبیر به ظل الله - یعنی سایه خدا - شده، و چون خدای تعالی از بابت اجسام نیست که سایه داشته باشد، پس مراد از آن یکی از چند چیز خواهد بود:

یکی آن که چنان که کسی که از التهاب حرارت خورشید تابان در نصف النهار تابستان خود را به سایه درختی یا دیواری می کشد تا از شدت گرند گرما امان یابد و خود را در آن سایه خنک نماید، رعایا و ضعفا را همچون حرارت جور و عدوان و آتش ظلم و طغیان شعله گیرد و در بوته امتحان و کوره افساد مفسدان و معاندان آتش تعدی در گیرد به پناه سایه عدل الهی که پادشاه عادل است به مروحه<sup>۲۴</sup> انصاف و دادرسی رفع التهاب و سوزش خود نمایند، و هرگاه گرگ فتنه یاغی و طاغی در مرعی<sup>۲۵</sup> به رمه اجتماع ایشان زند بر دور شبان حافظ چوبدستی معدلت - شاه جهان - اجتماع نمایند.

دویم این که چون سایه هر چیز با کمال ناچیزی و بی ثباتی شبیه به صاحب سایه است در شکل و مقدار، همچنین پادشاه با وجود انعام<sup>۲۶</sup> در علایق جسمانی و آلودگی به تعلقات هیولانی باید مشابه حضرت سبحانی و متشبه به آن جناب در صفات نفسانی و محامد روحانی باشد.

سیم آن که چنان که از سایه هر چیز به آن چیز می توان پی بردن، باید پادشاه چنان باشد که از رفتار و کردار آن پی به وجود خداوند مَنان و خالق دیان<sup>۲۷</sup> توان برد. پس ناچار اشاره به بعضی از صفات شاه شاهان و مالک جسم و جان و مبدع زمین و آسمان و خالق انس و جان

باید کرد و به یادآوری این صفات طرب‌انگیز دل عشاق سوخته دل و غالیه بیز مجمر شوق مشتاقان محبت آب و گل گردیده و به قدر مقدور تشبه به آن جناب و تخلّق به اخلاق او را منظور نظر داشت:

از جمله آنها آن است که جناب سیدالسااجدین - علیه و آباءه افضل صلوٰۃ المصلین - در بعضی از مناجات‌های خود به آن اشاره فرموده. چون دل شب می‌شد که خلوت سرای معشوق حقیقی و منزل نغمه و نوای عاشقان تحقیقی است که یار وفادار در وصول به آن بی‌شکیب و اغیار بی‌اعتبار در خواب غفلت از لذات آن بی‌نصیبند، و در امید بر روی هر طالب در آن وقت باز و روح هر جوینده به سوی آن کنگره رفیع در پرواز است، چنان که قائلی گفته:

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند      گرد در و بام دوست پرواز کنند  
هر در که بود به وقت شب در بندند      الا در دوست را که شب باز کنند

پس آن جناب بر می‌خاستند و بساط راز و نیاز به این نغمه و سرور می‌آراستند: «الهی غارت نجوم سمانک، و نامت عیون انامک، هدأت اصوات عبادک و انعامک، و غلقت الملکوک علیها ابوابها، و طاف علیها حراسها، و احتجبوا عن یسئلهم حاجة او انتجع عنهم فائدة، و انت الہی حی قیوم لاتأخذک سنة و لانوم، و لایشغلک شیئی عن شیء، ابواب سمانک لمن دعاک مفتحات، و خزائنک غیرمغلقات، و ابواب رحمتک غیرمحجوبات، و فوائدک لمن سئلها غیرمحظورات بل هی مبدولات و انت الہی الکریم الذی لاترد سائلا من المومنین سئلک، و لاتحتجب عن احد منهم ارادک، لاوعزتک و جلالک لاتختزل حوائجهم دونک و لایقضىها احد غیرک»<sup>۲۸</sup> یعنی ای خدای من شب نیمه شده است، و سرایشیب شده است ستاره‌های آسمان تو، و به خواب رفته است چشم‌های مردمان تو، و ساکن و خاموش شده است صداهاى بندگان تو و شتران و گاوان و گوسفندان و از جمله مخلوقان تو، و در کمال استحکام بسته‌اند پادشاهان همه بر روی خودشان درهای شان را، و طوف می‌زنند<sup>۲۹</sup> بر دور آنها کشیکچیان و محافظت کنندگان ایشان، و مانع قرار داده‌اند از کسانی که سؤال کنند از ایشان حاجتی را، یا خواهند که ببرند از ایشان فایده‌ای را، و تو ای خدای من زنده و پاینده و به پا دارنده‌ای، فرو نمی‌گیرد تو را پینکی<sup>۳۰</sup> و نه خواب، و باز نمی‌دارد تو را امری و شغلی از امری دیگر و شغلی دیگر، درهای آسمان‌های تو از برای کسی که حاجت خواهد گشاده‌اند و خزانه‌های تو همگی نبسته‌اند و درهای رحمت تو هیچ یک حاجبی و درباری ندارند، و فایده‌های تو از برای کسی که طلب کند آنها را غیرممنوعه بلکه بخشیده شده و حاضرند. تو ای خدای کریم من، آنچنانی که رد نمی‌کنی سائلی را از مؤمنین که سؤال کند از تو و مانع قرار



نمی‌دهی از یکی از ایشان که اراده در گاه تو کند. نه قسم به عزت و بزرگواری تو که ناامید نمی‌شود و قطع نمی‌شود حوایج ایشان در نزد تو و بر نمی‌آرد حاجت ایشان را غیر تو.

پس چنان که از عهده آثار شاه شاهان در صفات افعال بسط مواید و نوایل و دلجویی ارباب حوایج و مسائل و گشادن درهای خزاین رحمت و خواندن فقرا و ضعفا بر بساط رأفت و نعمت و مراقبت احوال بندگان در آشکارا و نهان و محافظت آنها در خواب و بیداری در مهد امن و امان است، باید که سایه آن شاه اعنی پادشاه انسان نیز گردی از آن کوی را اکیلل فرق عزت و پرتوی از آن نور را تاج تارک<sup>۳۱</sup> رفعت نموده در امتثال امر «تَشَبَّهُوا بِاللّٰهِ وَ تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللّٰهِ»<sup>۳۲</sup> اگر چه شبانه محتاج به خواب و مضطرّ به حراست و محافظت اصحاب باشد و به این سبب از رفع حوایج محتاجین برکنار و از انجام<sup>۳۳</sup> مطالب ایشان در اعتذار باشد، لااقل روزانه به قدر مقدور در پینه کردن<sup>۳۴</sup> پاره‌های آنها و در گشادن بسته‌های آنها مافوق هر پدیری به کار برده، تا از سایر بنی نوع ممتاز و به خلعت با فرّ و دولت ظلّ الهی سرافزار باشد، و هر ضعیف دل را که سطوت قهرمانی مانع و خوف و هیبت سلطانی رادع از عرض مطلب باشد به تعیین وسائط از مقربان و شافعین، دستگیر و چاره‌پذیر باشد، پس ناچار باید مقربان درگاه و امینان رأفت انتباه به رأفت و مرحمت خاقانی مستمال<sup>۳۵</sup> و مطمئن، و از اشتغال نوایر غضب سلطانی در مقام مؤاخذه و عتاب ایمن باشند تا در وساطت عرض مطالب کوتاهی نورزند، و این جرأت ایشان را حاصل نمی‌شود الا به رخصت سلطان، چنان که درباره مالک الملوک، خود فرموده: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ لِيْ بِأَذْنِهِ»<sup>۳۶</sup> و «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَدْنٰ لَهُ الرَّحْمٰنُ»،<sup>۳۷</sup> بلکه چنان که شاه شاهان بندگان ضعیف را رخصت داده که در هر حال از او مطلب خواهند و خُرد و بزرگ را چنان روی کرم نموده که در شب و روز و خلوت و جمعیت در بساط مسألت او فراهم آیند و حتی نمک آتش را از او جویند، سایه آن رفیع الشان نیز باید به وساطت پرتو آن نور، عکسی<sup>۳۸</sup> از این مقامات و ناامید چنان که جناب سیدالساجدین (علیه السلام) در تتمه مناجات سابق در مقام خاکساری و تذلل عرض مطلب می‌نماید. هر چند مداخلیت تأمّی در مطالب مقصوره ما ندارد؛ اما چون متمم مناجات سابق است و بالذات فواید آن بسیار است مذکور می‌شود، و آن این است:

«اللهم و قد ترانی و وقوفی و ذلّ مقامی بین یدیک، و تعلّم سریرتی و تطلع علی ما فی قلبی و ما یصلح به امر آخرتی و دنیای. اللهم إنيّ إن ذکرت الموت و هول المطلاع و الوقوف بین یدیک نقصنی مطعمی و مشربی و اغصنی بریقی و منعی و قادی و اقلقنی عن و سادی و کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار، بل کیف ینام العاقل و

ملك الموت لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب قبض روحه بالبیات او فی آناء الساعات» بعد از آن به سجده می‌رفتند و پهلوی صورت مبارک خود را به خاک می‌چسباندند و می‌گفتند: «اسئلك الزوج و الراحة عند الموت و العفو عنی حین القاك». و چنان که جناب مالک الرقاب در رأفت به عباد چنان مائده پهن کرده که هیچ یک را از سفره انعام محروم نکرده و دوست و دشمن را در روزی دادن به یک پایه رانده و به نوید و «یعفو عن کثیر»<sup>۳۹</sup> و «الله عفو غفور»<sup>۴۰</sup> مقصرین و معنذین را خرسنده کرده و برمحسنین و مطیعین «لهم درجات و مغفرة من ربهم»<sup>۴۱</sup> خوانده، پادشاه این جهان را نیز عموم مرحمت و تجاوز از تقصیر و زلت<sup>۴۲</sup> با کمال تسلط و قدرت مرتبه‌ای خواهد بود در کمال رفعت و ابهت. نظر باید کرد خداوند مَنان را که در این مرحله چنان سرحد کمال را منظور داشته که گاهی قدم مرحمت را در بساط شفاعت بندگان گذاشته؛ چنان که البته حکایت حضرت یونس - علی نبیتنا و آله و علیه السلام - به سمع شریف رسیده، اما چند کلمه از آن حکایت به عرض می‌رسد.

در حدیث است که آن حضرت در سن سی سالگی بر قوم خود مبعوث شد و در مدت سی و سه سال دعوت کرد قوم را به راه حق و هیچ کس ایمان به او نیاورد الا دو کس از قوم او. پس دلتنگ و بی تاب شد و به درگاه رب الارباب و مالک الرقاب به شکایت رفت و بعد از شکایت نافرمانی و مخالفت ایشان، از حق تعالی خواست که عذاب بر ایشان فرستد. پس خداوند رحمان و رؤوف مهربان وحی فرستاد به آن حضرت که میان اینها حمل در رحم هست و طفل هست و مرد پیر هست و زن ضعیفه هست و کم عقل نادان هست و من حکم بسیار عادل و رحمت من پیشی گرفته است غضب مرا، کوچکان را به گناه بزرگان عذاب نمی‌کنم و ایشان - ای یونس - بندگان منند و مخلوق منند و دوست می‌دارم که با آنها مدارا کنم و ملایمت کنم و انتظار توبه ایشان را بکشم، و من تو را فرستادم که محافظت آنها بکنی و بر ایشان معطوف و مهربان باشی و از برای ایشان مثل طیبی باشی که بیمار را دوا کند، پس تو دلتنگ شدی و با ایشان به نرمی و مدارا سلوک نکردی و به ایشان سیاست پیغمبرانه نکردی و چون بی تاب شدی از من عذاب خواستی برای ایشان، بنده من نوح از تو صبرش بیشتر بود و صحبت او با قومش بهتر بود، پس چون کار او به نهایت رسید و به غضب آمد از ایشان به سبب مخالفت من، من هم به غضب آمدم از برای او و چون نفرین کرد بر قوم، من دعای او را مستجاب کردم. پس یونس باز اصرار کرد و گفت: خدایا من بر ایشان به غضب آمدم به سبب آن که مخالفت تو کردند و من هرگز بر ایشان مهربان نمی‌شوم، پس بفرست برایشان عذاب خود را. باز جناب وهاب بخشاینده مهربان فرمود: ای یونس اینها صد هزار نفر یا بیشترند از خلق من،



آباد می‌کنند بلاد مرا و می‌زایند بندگان مرا و من دوست می‌دارم که با ایشان مدارا کنم. و باز یونس اصرار کرد تا حق تعالی وعدهٔ نزول عذاب در روز چهارشنبهٔ وسط ماه داد، و بعد از آن یونس از میان آنها بیرون رفت و یکی از آن دو نفر مؤمن که دوییل نام داشت در میان آنها آمد و آنها را ترسانید از عذاب؛ پس در حین ظهور عذاب همگی مجتمع شدند و دعا و استغاثه و بازگشت کردند و نجات یافتند و یونس هم اختیار سفر دریا کرد و به ازای آن بی‌تابی طعمهٔ ماهی شد و بیان آن حکایت‌ها طولی دارد که این‌جا مقام آنها نیست.

حاصل مدعا آن‌که هرگاه پادشاه زمین و آسمان و خالق جمیع روحانیان و جسمانیان این قدر نسبت به بندگان مهربان باشد که کفار معاندین و فجّار جاحدین<sup>۴۳</sup> را به این نهج مدارا و رافت و رفق با ایشان خواهد سلوک شود، معلوم که به مسلمانان و شیعیان از امت پیغمبر آخرالزمان علیه السلام چقدر مهربان خواهد بود. و احادیثی که در بیان محبت جناب اقدس الهی نسبت به مؤمنان و مهربان‌تر بودن برایشان از پدر و مادر مهربان وارد شده از حد احصای بیرون است و البته به نظر شریف رسیده خواهد بود.

پس پادشاه زمان که سایهٔ پادشاه پادشاهان است باید نیز طریقهٔ رافت و مهربانی و مدارا و خطا گذرانی را پیشه نموده، چون خداوند عالم او را وکیل و صاحب اختیار عیال خود کرده و آنها را به او سپرده، در محافظت ایشان و معالجهٔ مرضی و مداوای دردهای آنها کمال اهتمام مبذول دارد که اگر روزی آید و از او پرسد که با عیال من چگونه سلوک کردی؟ در مقام جواب خجالت نکشد، و اگر به او گوید که بیمارهای مرا دوا کردی و زخم‌دارهای مرا مرهم نهادی یا ایشان را به زهر غم و به ناسور کردن<sup>۴۴</sup> از نمک پاشی مصیبت و ماتم هلاک کردی؟ سرِ انفعال در پیش نیفکند. هرگاه نباشد در مقام حساب الّا گله‌گزاری و خجالت و انفعال در مقام جواب، بس خواهد بود از برای عذاب. پس چگونه خواهد بود حال هرگاه دست عتاب از آستین شدیدالعقاب برآید و در مقام پاداش ملایک غلاظ و شِداد را امر به اشدّ العذاب نماید.

و دیگر این‌که به نظر اعتبار باید نگریست که آفریدگار عالم افراد بنی نوع آدم را قاطبهً از نر و ماده خلقت کرده به واسطهٔ قطرهٔ آب متعفن بدون تفاوت، و بعد از آن یکی را تاج سروری بر سر نهاده و در روی زمین شبیه به جانشین از برای خود قرار داده، او را مالک رقبای سایر بندگان کرده و بر تخت «آئیناه ملکاً عظیماً»<sup>۴۵</sup> نشاند و دیگری را ریسمان مذلت و خواری در گردن نهاده و بندهٔ ساین بندگان کرده و در شأن او «عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء»<sup>۴۶</sup> خوانده. نه این را شاید که با این مهانت<sup>۴۷</sup> سر از کمند اطاعت پیچد و زبان به ناشکری دراز کند و نه آن را سزد که در مقام کفران نعمت تعدّی و ظلمی به اسیران زیر دست خود کند، «لئن شکرتم



لأزیدنکم ولنن کفرتم إن عذابی لشدید».<sup>۴۸</sup> هرگاه حال آن غلام مطیع و آن پادشاه متعدی را در دو کفه ترازو بگذارند، آن وقت عزت و ذلت بر منصف ظهور خواهد آمد، و از این جاست که در حدیث وارد شده که از اول کسانی که داخل بهشت می‌شوند غلامی است که به حال خود راضی باشد و اطاعت آقای خود را بکند و از اول کسانی که داخل جهنم می‌شوند امیری است که بر زیردستان خود ظلم کند.<sup>۴۹</sup> و بسیار ظاهر و هویداست که فرق میان این دو نفر در دنیا از برای امتحان است، چنان که حق تعالی می‌فرماید: «إنا جعلنا ما علی الارض زینةً لها لنبلوهم أیهم احسن عملاً»<sup>۵۰</sup> و چنان که پادشاه و خالق جن و آدم اساس پادشاهی خود را به خوف و رجا گذاشته و یأس از رحمت خود را از گناهان کبیره شمرده بلکه صاحب آن را کافر خوانده،<sup>۵۱</sup> پادشاه این جهان نیز چنان که از منظومات خود تزلزل در ارکان عباد می‌اندازد باید که از تفضلات خود نیز بندگان را امیدوار و خوشدل سازد. بلکه چون غالب در معاملات خداوند عالم عفو و تجاوز می‌باشد مظاهر لطف و احسان نیز در این جا باید ایان‌تر<sup>۵۲</sup> باشد. و همچنین ظاهر و هویدا است که لذت رفعت و ریاست و سروری اعظم لذات دنیویّه است، و پادشاهان عالی شأن را چون پایه همت بلند و بخت رفیع الشأن ارجمند و به مراتب دون خود را نمی‌آیند و خود را هرگز به پست فطرتان نمی‌نمایند؛<sup>۵۳</sup> البته لذت اکل و شرب و صحبت زنان و جمع کردن مال و زینت و تکثیر اماء و غلمان<sup>۵۴</sup> در جنب آنچه در نظر دارند از علو و رفعت و عظمت جاه و منزلت نابود و ناچیز، بلکه این امور را مطمحن نظر کردن ننگ خود می‌دانند و کسی که خود را به این مایل راند بی‌حاصل می‌خوانند مگر به قدر ضرورت اصلاح عساکر و تمشیت امور ممالک، و همت ایشان غالباً مصروف زیادتی سروری و رفعت برهم چشمان و سرپرستی رعایا و زیر دستان است.

پس لازم این خیال آن است که چنان که رقاب اجساد عباد را در رنقه تسخیر در آوردند، باید ارواح قلوب ایشان را نیز مسخر احسان و تفضلات خود نموده تا پادشاه جسم و جان باشند و صاحب مملکت بی‌پایان نشوند، خصوصاً دل مؤمنان که محل نوازل<sup>۵۵</sup> مراجع خداوند رحمان است. باید دید که در ریاست دل‌ها چه پادشاهی‌ها پنهان است، با آن که تسخیر ابدان غالباً موقوف بر مقارعه<sup>۵۶</sup> سیف و سنان و تحمل شداید حرب واضطراب و خفقان است و تسخیر قلوب موکول به یک گوشه چشم التفات و حاصل از یک کلمه سخن شفقت آیات است.

به این قدر اکتفا می‌کنیم از مذاکره عهود خداوندی و باقی را از این می‌توان اقتباس کرد. و اما مباحثات علمیه، پس اگر کسی توهّم کند که ملک و پادشاهی به تقدیر الهی است و هر کس



غیر این داندکشتی او تباهی است<sup>۵۷</sup> و بنابراین هر که را خداوند عالم ملک و سلطنت کرامت کرد پس در لوازم آن بر او حرجی نخواهد بود و به سبب آنچه از او سرزند مؤاخذه نمی‌شود، و الا او را پادشاه نایستی کرد. و گاه هست که براین مقدمات شواهد چندهم بیاورد، مثل آن که در حصول مملکت پر تدبیری به کار نرفته باشد و آن پادشاه مملکت را به جنگ و جدال بسیار و محنت بی‌شمار نگرفته باشد، بلکه به هر طرف رو کرده باشد از خارج اسباب ظفر به جهت او آماده باشد و از این مقدمات نتیجه گیرد که پس من تقصیری ندارم یا آنچه می‌کنم خوب است و در نزد حضرت حق - جل و علا - محبوب است.

جواب از این شبهه موقوف است به تمهید مقدمه و آن این است که بر هر صاحب عقلی واضح و عیان و مبرهن و نمایان است که فاعل قبیح ناقص و درجه او پست است و خداوند عالم کامل بالذات من جمیع الجهات است و قبیح بر او روا نیست و شکی نیست در این که جبر در افعال ظلم است و آن خود قبیح است؛ یعنی اگر حق تعالی بنده را وادار به افعال ناشایسته و مجبور کند او را بر آن فعل، و بعد از آن از او مؤاخذه کند که چرا چنین کردی؟ این عین ظلم است و هیچ شبهه در قبح آن نیست. پس یا باید هیچ عملی که از انسان سر می‌زند گناه نباشد یا آن که هر گناهی که می‌کند معذور باشد و بر او عذابی نباشد، و این هر دو باطل است و دین جمیع پیغمبران و همه کتاب‌های آسمانی تکذیب آن می‌کند. به جهت آن که در همه آنها - خصوصاً در قرآن مجید - بیان اعمال حسنه و قبیحه کرده، و بر کردن آنها وعده بهشت و ثواب داده، و بر ارتکاب اینها وعید جهنم و عذاب فرستاده، و همه جا در قرآن مدح اولیا و صلحا و مؤمنان کرده و مذمت اعدا و فساق و کافران و ظالمان آورده. پس اگر خوب کردن و بد کردن بنده از خدا باشد پس چرا نیکوکار را مدح کند و بدکار را مذمت؟ و چرا آنها را به بهشت برد و اینها را به دوزخ؟ اینها همه که در مرتبه عمل مساویند به جهت آن که هیچ کدام عملی نکرده‌اند و همه را خدا کرده است؛ پس دیگر بعث رسل و انزال کتب لغو و عبث خواهد بود؛ با آن که حق تعالی مکرر در قرآن مجید نسبت معاصی را به بندگان داده و از خود دور کرده، چنان که فرموده: «وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون»<sup>۵۸</sup> و بعد تمهید این مقدمه جواب از شبهه را به دو وجه گوئیم:

اول این که پادشاهی و مملکت داری بر دو قسم است: یکی بر سبیل استحقاق است و یکی بر سبیل امتحان. چنان که معلوم است که حق تعالی حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام - را ملک عظیم و پادشاهی بسیار بزرگ کرامت کرد و همچنین غیر او از پیغمبران را، و فرعون و نمرود و شداد را هم پادشاهی کرامت فرمود و همچنین در میان مسلمین و کفار

هم پادشاه نیکوکار و پادشاهان بد اطوار قرار داد. پس هر گاه به مجرد این که پادشاهی و ملک به تقدیر باشد لازم باشد که هر فعلی که از او سر زند هم به تقدیر باشد و خدا به آن راضی باشد، پس العیاذ بالله باید فرعون هم بر دعوای باطل خود مؤاخذ<sup>۵۹</sup> نباشد یا خلفای جور از دشمنان اهل بیت بر اعمال ناشایسته خود معاقب<sup>۶۰</sup> نباشد و این خلاف بدیهی دین است. پس بیش از این نیست که قائل شویم که اصل مرتبه شاهی به تقدیر الهی باشد؛ و از این لازم نمی آید که هر فعلی که از پادشاه سرزند باید به تقدیر لازم و حکم جازم الهی باشد، بلکه بعضی را به سبب استحقاق و قابلیت [به] مرتبه شاهی برگزیده و درجات دنیا و آخرت را در آنها جمع کرده و بعضی را به سبب سوء سریرت و خبث نیت به خود وا گذاشته و به جهت اتمام حجت او را امتحان کرده. پس آن متدرج<sup>۶۱</sup> خواهد بود و از مکلف بودن بیرون نیست. پس بر او لازم است که در این حال تکلیف خود را به جا آورد و مراقب احوال بندگان و سرپرستی عیال خداوند رحمان که به او سپرده بشود و هرگاه کوتاهی کند مؤاخذ خواهد بود.

وجه دوم این که هرگاه خاطر جمعی پادشاه به تقدیر الهی است و می گوید که امر شاهی من نیست مگر به تقدیر الهی، پس چرا در امر مملکت خود بعضی تدبیرات می کند و جمعی را مقید و محبوس و برخی را از چشم و گوش و سایر لذات مأیوس؟ گاه است که کوچ کدخدای یک قریه را در گرو داشتن، معین ملک می داند و گاهی ارخاد<sup>۶۲</sup> عنان یکی از سرکشان متغلب<sup>۶۳</sup> را باعث بقای مملکت می خواند. آن که در روز اول بدون گرو و حبس و نقص، اساس چنین را بر پا کرد آیا از محافظت آن عاجز است یا آن که اگر خدا خواهد از او برگرداند این تدبیرات از امر الهی مانع و حاجز است؟ پس اگر کسی گوید که پس تقصیر بندگان و رعایا چه چیز است که آنها را اسیر شاه نامهربان می کند و از این جا نیز ظلم لازم می آید برخدا، گوئیم: آن نیز یا بر وجه استحقاق است یا عقوبت معاصی آن رعیت و تلافی کرده های آن جماعت خواهد بود یا از برای رفع درجات و زیادتى مراتب است، چنان که به جهت اهل بیت - صلی الله علیهم اجمعین - واقع شد، و از این جا لازم نمی آید که ظلم ظالم در کار باشد و به رضای خداوند جبار باشد، به جهت آن که حق تعالی قادر است که انتقام بندگان عاصی را به سبب استحقاق ایشان از راه دیگر بکشد مثل طاعون و قحط و امثال آنها، و رفع درجات مخلصان را به سایر انواع بلا کند که همیشه شیمه<sup>۶۴</sup> اولیا است، لیکن چون ظلم آن ظالم - که به سبب سوء اختیار خود در پیش گرفته - قائم مقام آن بلاها می شود حق تعالی به همین اکتفا کرده بالای دیگر بر ایشان نفرستاد، و از این جا لازم نمی آید که حق تعالی به این بالای خاص که ظلم ظالم است راضی باشد، تعالی شأنه عما یقولون علواً کبیراً.<sup>۶۵</sup>



و چون خداوند مهربان را رحمت و عفو بی‌پایان است پس این گونه پادشاهان نیز از رحمت او نباید مأیوس باشند و به توبه و انابه بکوشند و معالجه شکستگی‌های خود را - که از ظلم و عدوان کردن حاصل شده - به جبیره<sup>۶۶</sup> عدل و تخته بندی<sup>۶۷</sup> مروّت و انصاف بنمایند. و هرگاه انوشروان با وجود کفر و دوری از حق به سبب عدالت به آتش جهنم نسوزد؛<sup>۶۸</sup> مؤمن عارف که به توبه و عدل تدارک کار خود کند به طریق اولی مستحق نجات خواهد بود.

خاتمه کلام این‌که حق تعالی چنان که پادشاهان را از برای محافظت دنیای مردان و حراست ایشان از شرمفسدان قرار داده، پس علما و غیر علما به آنها محتاجند، همچنین علما را هم از برای محافظت دین مردم و اصلاح دنیای ایشان در رفع دعاوی و مفساد و اجحاف و تعدی و تجاوز از راه حق که باعث هلاکت دنیا و آخرت می‌باشد، قرار داده، و در سلوک این مسلک و یافتن طریقه حقّه پادشاه و غیر پادشاه به آنها محتاجند. پس چنان که این فرقه درویشان را از درگاه معدلت و حراست آن زمرة عالی شأن مجال گریز نیست همچنین آن طبقه رفیع مکان را از التفات به این قوم گمنام و نشان و مداوا جستن از انفاس ایشان راه پرهیز نه.

و به همین قدر اکتفا می‌کنیم که زیاده باعث کلان خاطر و ملال دماغ عاطر نگردد و به دعا می‌پردازیم: خدایا، پادشاه، رحیم، رحمانا، کریم، غفرانا، ما بندگان رو سیاه اگر مستحق بلا و انتقام توئیم در عفو و تجاوز بر ما بگشا و پادشاه ما را بر ما مهربان کن، و موائد عفو و احسان او را بر رعایا ریزان کن، و چنان کن که پادشاهی او از راه قابلیت و استحقاق باشد نه از راه امتحان و استدراج. خداوندا او هم بنده ضعیف تو است، تو می‌توانی که مستحقان عذاب را به عذابی دیگر از جانب خود معذب کنی، چنان مکن که این بنده ضعیف را به خود واگذاری که او مایه عذاب تو باشد و باعث هلاک دین و آخرت خود گردد. بلکه از تو امید داریم که قلم عفو بر جرایم همه بگردانی و پادشاه و رعایا همه را در سایه رحمت خود بنشانی. پس بعد از آن خداوندا دولت او را دایم کن و متصل به دولت حضرت قائم کن، و تیغ او را بر مفارق اعدای دین بزا کن، و زبان او را به عفو و بخشش و تجاوز گویا کن، ساعیان و مفسدان و بدگویان را در نزد او ذلیل و خوار کن، و ناصحان و خیرخواهان را در نظر او عزیز و با اعتبار کن. و از خزانه لطف بی‌منت‌های خود چنان بر او وسعت کرامت کن که چشم از استمداد و اعانت از رعایا بیوشاند و خزانه‌های او را از خزانه‌های خاص خود چنان پر زر و مال کن که زر و مال بندگان در نظر او ناچیز باشد. و اعتماد او را بر لطف خود چنان کامل کن که هیچ تدبیر را وسیله ملک خود نداند، و ضعفا و عجزه خصوصاً اطفال و نسوان را از قید حبس خود برهاند به حق محمد

و آله الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ - صلى الله عليهم أجمعين الى يوم الدين.

این چند کلمه بود که گستاخانه به عرض عاکفان کعبه عزت و جلال رسیده. اگر از تفضّلات الهی فی الجمله باطیع عالی موافق افتاد ان شاء الله تعالی به بشارت و نوید آن دماغ جان معطر و خوشوقت خواهد شد و اگر العیاذ بالله باعث انصجار<sup>۶۹</sup> خاطر دریا ذخایر گردید دامن عفو بر آن کشیده، کأن لم یکن انگارند، باقی امرکم اعلی.



## پی‌نوشت‌ها

۱. برای اطلاع از شرح حال میرزای قمی، ر.ک: محمد علی مدرس، ریحانة الادب (تهران: خیام ۱۳۷۴) ج ۶، ص ۶۸.
- ۷۱ و محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۲) ج ۱، ص ۱۲۰ - ۱۲۶.
۲. آقا بزرگ طهرانی، الذریعة (بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق) ج ۲۲، ص ۱۵۹، رقم ۴۹۸۶.
۳. «ارشادنامه»، به کوشش حسن قاضی طباطبائی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ج ۲۰، ش ۳، ص ۳۶۵ - ۳۸۳.
۴. «نامه‌ای از میرزای قمی به آقا محمد خان»، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، مجله وحید، ج ۱۱ (۱۳۵۲) ص ۱۱۵۰ به بعد.
۵. علی بن حسن طبرسی، مشکوة الانوار (نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵)، ق) ص ۱۶۹.
۶. بریده شدن.
۷. در نسخه اصلی چنین است، ولی «گزیده» در این جا مناسب به نظر می‌رسد.
۸. پر قیمت، در مقابل ارزان.
۹. جغد.
۱۰. تفرج و گردش.
۱۱. لایق، شایسته و سزاوار.
۱۲. اشاره است به حدیثی از رسول گرامی اسلام که: «ما بین السنین إلى السبعین معترک المنایا». محمد باقر مجلسی، بحار الانوار (لبنان: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق) ج ۶، ص ۱۱۹.
۱۳. بی‌نظیر.
۱۴. به فتح اول، هر پرنده کوچک و خواننده به اندازه یک گنجشگ را گویند و جمع آن صعوات می‌آید.
۱۵. بیرون آمدن چیزی از چیزی و لخت شدن.
۱۶. گدا و فقیر.

۱۷. خود را برتر گرفتن، تکبر ورزیدن.
۱۸. یُست.
۱۹. آمیختگی.
۲۰. ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.
۲۱. ناشاد و غمگین.
۲۲. آئینه.
۲۳. به ضم اول به معنای عالی.
۲۴. به کسر اول به معنای یادبزن.
۲۵. چراگاه.
۲۶. فرو رفتن در کاری.
۲۷. جزا دهنده.
۲۸. دعای منقول از امام سجاده علیه السلام. رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق (قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق) ص ۲۹۳ - ۲۹۴.
۲۹. در نسخه اصلی «طوف می‌زند» آمده است.
۳۰. این کلمه ترجمه «سته» عربی است که در قرآن کریم هم استعمال شده و آن حالتی است که برای شخصی خواب گرفته دست می‌دهد که سرش پیایی فرود می‌آید از خواب و سپس از خواب جهد و سرراست کند، چُرت.
۳۱. کله، سر.
۳۲. در بحارالانوار، از قول امام رضا علیه السلام تنها آمده است: «تخلّفوا باخلاق الله». محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.
۳۳. برآوردن حاجت.
۳۴. وصله کردن.
۳۵. مشتق از مصدر استمال به معنای دلجویی شده.
۳۶. بقره (۲) آیه ۲۵۵.
۳۷. آیه‌ای به این صورت در قرآن مجید نیست، گویا می‌خواسته‌اند یکی از این دو آیه را بنویسند: «لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن» (نبا (۷۸) آیه ۳۸) یا «لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن» (طه (۲۰) آیه ۱۰۹).
۳۸. در نسخه تصحیحی حسن قاضی طباطبایی چنین آمده است «... نمکی از این مقامات...»، اما در نسخه مجله وحید، به صورت فوق آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۳۹. مائده (۵) آیه ۱۶.



۴۰. حج (۲۲) آیه ۶۰ و متن آیه در قرآن کریم چنین است: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ».
۴۱. انفال (۸) آیه ۴. متن آیه در قرآن کریم چنین است: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ».
۴۲. لغزش و خطا.
۴۳. مشتق از مصدر جحود به معنای منکران.
۴۴. ریش کردن.
۴۵. نساء (۴) آیه ۵۴، در قرآن «أَتَيْنَاهُمْ» آمده است.
۴۶. نحل (۱۶) آیه ۷۵.
۴۷. ذلت و خواری.
۴۸. ابراهیم (۱۴) آیه ۷.
۴۹. با وجود جست و جو در کتب روایی، محل این دو روایت یافت نشد.
۵۰. کهف (۱۸) آیه ۷.
۵۱. اشاره است به آیه ۷۸ در سوره یوسف که خداوند می فرماید: «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».
۵۲. واضح تر و آشکار تر.
۵۳. شبیه نمی سازند.
۵۴. کنیزان و غلامان.
۵۵. نزول در این جا مناسب است.
۵۶. کوبیدن.
۵۷. هر چند این عبارت مجمل است اما به جهت رعایت امانت، به همان ترتیب نقل کردیم.
۵۸. نحل (۱۶) آیه ۱۱۸.
۵۹. مسؤول و گرفتار
۶۰. عقاب شده.
۶۱. اسم مفعول از مصدر استدراج، یکی از سنت های الهی است بدین صورت که هرگاه بنده کافر گناه کند، خدا نعمتی به او می دهد تا در غفلت فرو رود و استغفار نکند.
۶۲. سست گردانیدن.
۶۳. چیره و غالب.
۶۴. خوی و عادت.
۶۵. اسراء (۱۷) آیه ۴۳. در قرآن کریم چنین آمده: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عَلَوْا كَبِيرًا».
۶۶. تخته های باریک و نوارهایی که شکسته بند با آنها محلی از بدن را که استخوانش شکسته، می بندد.



۶۷ معادل جبیره در زبان فارسی است.

۶۸ شاید اشاره به حدیثی باشد که از قول انوشیروان نقل می‌کند: «... و لکنی مع هذا الکفر خلصنی الله تعالی من عذاب النار ببرکة عدلی و انصافی فی بین الرعیه و انا فی النار و النار محزومة علی...». محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۶۹ به همان معنای انزجار است.